گزارش خبر
NEWSREPORT
کد خبر: ۴۵۷۱۷۳
دوشنبه ۲۰ تیر ۱۴۰۱ ۱۵:۲۱

دوران نقدهای ژورنالیستی تمام شده است

فیض شریفی: منتقدها دلیل اصلی جوانمرگی شاعرها هستند

فیض شریفی: مشکلات عوام جامعه،روح و ذهن شاعر را خدشه دار می کند و بسیار دیده شده این حساسیت های بیش از اندازه گاه به جوانمرگی در شاعران و نویسندگان منجر می شود

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، فیض شریفی در سال ۱۳۳۴ دره جهان بهبهان(خوزستان) دیده بر جهان گشوده است فارغ تحصیل رشته ادبیات و به شغل مقدس تدریس را انتخاب کرده و به آن مشغول بوده است.
اما وی درسال ۱۳۸۵ از تدریس کنارگیری می کند و به امر مهم و قابل تقدیر نگارش می پردازد و قلم را در اختیار خود میگیرد.درست در همان زمان کتاب «شعر زمان ما» را به رشته تحریر در می آورد.وی با نشریه های (نگاه، حس هفتم،اتحاد جنوب شیراز) و تعداد کثیر دیگر از انتشارات نیز همکاری داشته است.
فیض شریفی شاعر سرشناس معاصر در یک نشست اختصاصی به میز گفت و گو با خبرنگاران تارنا شمیلا شهرابی و حمیدرضا بصیرت دعوت شد .
حمیدرضا بصیرت: از انتشار کتاب های به نام اخیرتان (جناب استاد باباچاهی،استادعلی پور،استادسید علی صالحی)حساسیت ها بیشتر شده استدلیل این توجه و حساسیت چیست؟
همه توقع دارند که مطلب و کتابی راجع به آنها نوشته شود...
باید بگویم حتی دوستی عزیز، کتاب هایش را برایم ارسال می کرد و بدون اینکه چیزی بگوید اما خوب مشخص بود چه میخواهد.
دقیق تر بگویم ،توقع دارند که برای آنها قلم فرسایی کنم.باور کنید کار هر روز من شده است،پله های خانه را بگیرم و بیایم دم در خانه و پول پستچی را هم حساب کنم و یک گونی یا کارتن کتاب تحویلم بدهند.تاسف اصلی اینجاست که خیلی از این کتاب ها حتی قابل نگه داشتن هم نیستند.
دوستی که وضع مالی روبه راهی دارد و از وجهه ای اجتماعی خوبی هم برخوردار است (با لبخند بگذارید نامی نبرم بهتر است) یک چک با مبلغی گزاف همراه با کتاب هایش ارسال کرد (البته این موضوع مال الان نیست)پیغام دادم، ناشر باید قبول کند.
فکر می‌کنید چه پاسخی شنیده ام؟
باناشرتان نیز به توافق رسیده ایم.
خب رودربایستی را کنار گذاشتم ودلیل اصلی را بیان کردم.
(دوست عزیز چکی که روی این کتاب گذاشتید کار درستی نیست، هرگز انجام نمی دهم،لابد می خواهید بدانید چرا؟ به دلیل آن که تمام عشق و عرق خود به کاری که با عشق انجام می دهم را زیر سوال می برم.همگان گمان می کنند که برای انجام تمام کتاب ها همینگونه مبلغ گزاف دریافت کرده ام.
دیگران چه می گویند، فیض شریفی برای درآمد و پول دست به قلم شده است.
خود را زیر سوال نخواهم برد.
بعضی اوقات پیام هایی دریافت میکنم،که فلان شاعر بیمار است، نزیک مرگ است چرا برایش نقد نمی نویسد؟
باور کنید قلم به من می گوید سراغ چه کسی بروم.
با استاد شاعری به نام و محترم تماس گرفتم گویا مرا نشناخت، چنان سربالا جواب داد که حالا بماند دیگر..
استاد گرانقدر «هرمز علی پور» شاعر بزرگ جامعه ادبیات شعر را دوست دارد. ایشان می گفتند یک قولی بدهند که مرگ سراغ من نمی آید،تا ابد از شعر سخن می گویم.
بله.استادان اینگونه شعر را زیست می کنند.
یا "استاد هوشنگ چالنگی" مهرش همیشگی بود، وقتی کتابش را نوشتم فکر می کنید چه نوشته است بگذارید برایتان بخوانم:
دوستی به نام به نام فیض شریفی :به واسطه ای انتشار شعر هایم در نشر مروارید ،نقد و بررسی خوبی در یکی از روز نامه های شیراز نوشته و تا آنجایی که می دانم ایشان تنها کسی است که شعر مراخوب مطالعه کرده و برگشته است به کارهای من و همه یشعر های مرا قوام یافته بررسی کرده است.اتفاقاتی از این دست باعث می شود که شعر هایم به طور واقعی خوانش شود و همانطور که قبل عنوان کرده ام تا حد زیادی بسیار خوشحال کننده است.هوشنگ چالنگی نه پولی به من پرداخت کرده بود و نه در خواست نقد کتابش را داشت من با میل و دل خود اینکار را انجام دادم. ایشان بسیار انسان شریف ،متواضع ،آرام بودند.حتی در گفتگو و مصاحبه هایشان به دشمنان خود خشم نمی گرفتند ویکی را نمی رنجاند.

عشق به نویسندگی مهلک است واگر چشمه آن خشک شود جوانمرگی اتفاق افتاد.
شمیلا شهرابی: برنامه های تلویزیونی می تواند به طور اختصاصی وبا دیدگاه و جهان بینی هر شاعر به معرفی آن بپردازد؟
سوال جالبی بود.اتفاقا یاد دارم، یکبار دعوت شده بودم به برنامه ایی در شبکه چهار با اجرای "سعید بیابانکی " آن برنامه را اختصاص داده بودند به زنده یاد" نصرت رحمانی"
من آنجا در مورد این موضوع با صراحت عنوان کردم و با کمال احترام توضیح دادم که این برنامه برگزار نشود بهتر است،نمی توان در مورد نصرت رحمانی صحبت کرد،او یک تابو شکن بود.
می توانیم بگویم "فروغ فرخزاد" کسی می آید که مثل(هیچکس) نیست یا شعر (شاملو را تا قبل از انقلاب) بررسی کنید نه نمی‌شود.
"نصرت رحمانی "هم تابویی ست و نمی شود در مورد او در رسانه گفتگو کرد.
حمیدرضا بصیرت: چرا یک شاعر به نام چون استاد هوشنگ چالنگی سالهای طولانی بنا بر شنیده ها نمی تواند شعر بگوید یا اگر هم می نویسد متصل و ادامه دار نیست؟
ببینید ذهن شاعران و نویسندگان که دغدغه اصلی آنها ادبیات است، معمولا پیچیده و مبهم است.در آن واحد به هزار مسئله می اندیشند.
درد جامعه، مشکلات عوام جامعه، را بیشتر درک می کند و جلوتر از زمان خود حرکت می کند،این قبیل مسائل روح و ذهن شاعر را خدشه دار می کند

وبسیار دیده شده این حساسیت های بیش ازاندازه گاه به جوانمرگی در شاعران و نویسندگان منجر می شود.
شمیلاشهرابی: بحث گسترده و جامع می توان در خصوص جوانمرگی در شاعران ونویسندگان داشته و این مبحث می پردازیم تا باب گفتگویی جدید را باز کنیم.مایل هستید در این مورد صحبت کرده ودلیل آن را توضیح دهید؟ این مسئله آیا ادبیات جهان را شامل می شود؟
هوشنگ گلشیری شاعر و نویسنده بزرگ و محترم این موضوع را به نحوه خیلی دقیق موشکافی کرده وبه آن پرداخته است.سال ۹۶در شب شاعرها که همه بزرگان و عزیزان شاعر زیر باران شعر را با گوش جان به دل پذیرا بودند،البته قابل ذکر است در دوشب متوالی برگزارشد که اولین شب را من نتوانستم حضور پیدا کنم. اتفاقا بسیارهم مشتاق به دیدار «نصرت رحمانی »بودم ولی بنا به دلایلی میسر نشد.بگذریم اما در شب دوم که توانستم در جمع دوستان قرار بگیرم،برنامه آن شب اتفاقا هوشنگ گلشیری و سیاوش کسرایی اجرا داشتندو محور گفتگو جوانمرگی در ادبیات بود.
اکثر مواقع و بیشتر هم اندیشان معتقدند شعور و اندیشه شاعران ونویسندگان بعداز چهل سالگی به بعد یا ثابت می ماند یا خشک و کم بار می شود،البته که شامل همه دوستان مفکر نمیباشد استثنا های زیادی وجود دارد. لاکن در ادبیات ما بیشتر این اتفاق رخ می دهد تا درجهان غرب.ممکن است در جهان شخصی تازه از چهل سالگی اوج بگیرد،ولی در ایران معمولا و در اکثر مواقع چهل سالگی چشمه ی اندیشه و قلم نویسنده یا خشک و بی حاصل می شود یا دیدگاه و جهان بینی اش تغییری اساسی دارد و بسته به آن دیگر قلمی توانا ندارند. بخواهم مثال بیاورم، به این فکر کنید که زمینی را خریداری کردی و درآن محصولی را ببار نشانده اید،اگر به آن محصول آب نرسد خشک می شود و شما هم برای آب باید چاه یا قناتی تعبیه کنید. اگر شما زمین را بکنید و به رگه ی اصلی آب های زیر زمینی برسید و چشمه یا قنات شما دائما میجوشد و اگر زمین بی آب باشد محصولاتان می خشکد.
شاعران نیز قناتشان همان اندیشه و تفکرشان است. بسیار کم پیش می آید چشمه اندیشه و قلم شاعر همیشه پر باشد.
(شکسپیر یا الیوت) به قنات پر آب وصل بودند.اما مثلا: صادق هدایت نویسنده خوب و جوان کشور به آن قنات نرسیده و درواقع بعد از بوف کور از نظر فکر و اندیشه به مرگ نزدیک شدن بود ، هر چند مدتی بعد دست به خودکشی زدند و دار فانی را وداع گفتند.دلیل آن بیشتر این بود که بعد از بوف کور نتوانست اثری در خور و زیبا خلق کند، یا "ارنست همینگوی " برای چه خود کشی کرد؟ وضع مالی بدی داشت؟ زندگی یا شرایط بدی داشت؟ خیر،او نیز نتوانست بعد از اثر در خور و زیبای (وداع با اسلحه) داستان فاخری دیگر بنویسد.
یا حتی" رومن گاری" زندگی خیلی آرام و خوبی داشته است، البته که (لیلا شلابی) زن بسیار زیبای مراکشی را هم اختیار کرده بود (خنده) و یک فرزند پسر داشت.
یک روز صبح جنازه اش را با اسلحه ایی که در دهانش گذاشته بود بی جان پیدا کردند، حتی پلیس اول لیلا شلابی همسرش را بازداشت کرد اما بعد بنا به نامه ایی که در گوشه ای پیدا شد، که در آن نوشته شده بود ((خیلی ممنون ،خوش گذشت)) با تحقیقات بیشتر متوجه شدند خودکشی کرده است.
با مطالعه و تحقیق می توان به این پی برد عشق به نویسندگی و عرق به آن گاهی نویسنده را به جنون می کشد خصوصا در زمانی که دیگر قلم توانی ندارد.
اول به جنون و پریشانی سپس مرگ میکشاند.
شمیلا شهرابی: پس نتیجه میگیریم نوع زیست، علاقه به ادامه زندگی و انگیزه برای شاعر و نویسنده قلم اوست .یعنی شاد زیستن، و شوق ادامه به زندگی در نویسندگان جوشش اندیشه و قلم ایشان است؟
بله دقیقا عشق به نویسندگی چیزی مهلکی است و اگر مدام نخوانی و ننویسی زودتر از آنچه فکر کنی به مرگ روحی و سپس مرگ جسمانی می انجامد.
جوانمرگی این است که یکبار چشمه ی شعرت خشک شود مثل (شاملو) سه سال شعر نگفت.قطعا به زور نمی توان دست برد و قلم را روی کاغذ چرخاند قلم از اندیشه سرچشمه می گیرد.
البته مسائل اقتصادی و سیاسی، شرایط اجتماعی بد مسایل از قبیل از هم گسیختگی افکاری هم تاثیر بسزایی در اندیشه شاعران دارد که متاسفانه در کشور ما این قبیل مسائل بسیار است.
مثلا نویسنده خوبمان (صادق چوبک) خب کنار مسئله کم بیینای و نابینایی مسائلی متفرقه زیادی برایش نیز دخیل بوده است.
یکسری از کتاب هایش را پنهان کرد و بعد به امریکا برد و به داماد آمریکایی خود گفت آتش بزند. می گفت برای چه بنویسم و یا چرا بنویسم وقتی یا نمیخوانند یا اگر بخوانند جز ناسزا چیزی برای گفتند ندارند.

حمید رضا بصیرت : صادق چوبک را چطور نویسنده ای می دانید درمورد درایشان برایمان بگویید؟
چه سوال خوبی. من به شخصه معتقدم رئالیست جادویی را قبل از"گارسیا مارکز" " صادق چوبک " خودمان به رشته تحریر در آورده.
نه بخاطر اینکه ایرانی هستم عرق به وطن و نویسندگانش باعث شود که این را بگویم. خیر... بماند که" شاملو معتقد چیز دیگری است و می گوید :«غلامحسین ساعدی» رئالیست جادویی را زودتر شروع کردبه گمانم از چوبک خوشش نمی‌آمد.
صادق چوبک با کتاب (چرا دریا طوفانی شد) که در باب کودکی است که به دریا انداخته می شود رئالیست جادویی را به قلم کشیده، است.داستان بسیار عالی و بی نظیری است.
شمیلا شهرابی: کمی در مورد رئالیست جادویی توضیح می دهید؟
رئالیست جادویی سبکی است که به واقعیت نزدیک است اما کمی تخیل در آن دخیل است بگذارید واضح تر بگویم.
رئالیسم جادویی اغلب برای توصیف زیر-سبک ادبی به کار می رود از اولین نویسندگان آمریکای لاتین از قبیل" خوزه مارتی" و "روبن داریو" به آن پرداختند.مخاطبان با آن ارتباط خوبی بر قرار کردند.این سبک از نظر محتوا و مضمون تک به تک متفاوت است.
رئالیست جادویی: داستان باید در محیطی واقع گرایانه ولی با عناصر جادویی و ماورایی به رشته تحریر درآید.یکی از دلایل جذابیت رئالیسم جادویی هم دقیقا همین است که مرزهای بین داستان واقع گرایانه و فانتزی را از بین می برد.
مانند حضور شخصیت های مُرده در کتاب «دلبند» اثر« تونی موریسون»، سیال بودن زمان در«صد سال تنهایی»نوشته ی گابریل گارسیا مارکز و درآخر تلپاتی در «همسر ببر» اثر« تئا آب رت»معمولا رئالیست جادویی در جایی اتفاق می افتد که زمینه آن مسئله وجودداشته باشد. مثلا فرض کنیم اگر کسی در بوشهر ادعا کندپری دریایی دیده است هرچند دور از تصور است اما باور پذیر تر است.
حال فکر کنید" فیض شریفی" در شیراز بگوید پری دریایی دیده است، نه تنها باور پذیر نیست بلکه مورد تمسخر و شماتت هم قرار می گیرد که از پری دریایی هیچ نمی داند.
خوب همه معتقدند که گارسیا مارکز اولین نویسنده رئالیست جادویی نویس است.

لاکن با مطالعه آثار چوبک بدین نتیجه می‌رسیم که ایشان نیز رئال جادویی می نوشته است و چه بسا قبل از مارکز.
گاهی خرافات هم ممکن است به رئال جادویی نزدیک شود مثل داستان(سنگ صبور) صادق چوبک
حمید رضا بصیرت: میدانم مبحث نقد و منتقد سالم و آگاه مبحثی طولانی و بسیار گسترده است اما مختصری در مورد نقد صحیح و منتقد آگاه توضیح می دهید؟
باور کنید با نوشتن فیض شریفی در مورد شعر اشخاص آن شخص اوج نمی گیرد،بلکه قلم شخص باید درون مایه داشته باشد.(چهارشنبه های بی تو) را که نقد کردم کتابی ساده بود،که می توان گفت اقتباس شده به کتاب(بوف کور صادق هدایت) و زنی که در این کتاب از آن یاد شده بود شباهت بسیاری به همان زن در کتاب (هدایت یا رکسانا شاملوو پاندورای نصرت) و غیره داشت.
ولی کتاب که نقد شد چیزی فرای آنچه از آن کتاب ساده در نظر داشتم به نگارش درآمد. وقتی« خانم لطیفیان» مطالعه کرد،نظری مبتنی براین داشتندکه وزن نقد خیلی بیشتر از خود کتاب شعر شده است.
به نظر شما چه جوابی به ایشان داده ام.عرض کردم... خیر..قطعا این کتاب درون مایه داشته است که این نقد از آن برآمده است.
نقد یعنی :آفرینش ..
نقدیعنی وقتی شعر یا داستانی خوانده شد چیزی جدید از آن کشف کنی.
تشخیص سره از ناسره نیست.نقد یعنی :جدا سازی طلا از مس...
البته مرحوم « رضا براهنی» هم به آن پرداخت منتهی در کتاب (طلا در مس) ایشان مس ها را جدا کرده است.
من «فیض شریفی» می گویم طلا ها را رو کنید.نقد را حافظ به ما یاد داده است اگر ما راه اورا برویم.
وقتی مطالعه نکرده این و نیاموخته این نباید بر آهن دیگران بکوبیم. منتقدان معمولا چند سطر از یک شعر یا داستان را بر می دارند،برجسته می کنند وبر اساس همان چند سطر،شعریا داستان (نویسنده وشاعر) را به باد شماتت میگیرند. نقد اصول و منطق دارد.
بر همین اساس است که خیلی ازشاعران جوان ما بعد چند بار شرکت در محافل و نقدآثارشان یا قلم را رهاکرده یا در خفا به کار خود ادامه می دهند و همین می شود که شاعری از آنها در نمی آید.
اصلا واضح بگویم یکی از دلایل جوانمرگی در شاعران ما منتقدین هستیم.
شمیلا شهرابی: بنا بر گفتگوی فوق پس می توان دلیل عزلت یا مرگ یک شاعر را نقد بی اساس و بدون آگاهی دانست؟
بله ...گاهی دقیقا همین می شود. وقتی ما به صراحت و با کمال اطمینان می گوییم فلان شاعر آگاهی ندارد، سواد شعری ندارد، چرندیات می نویسد، خوب دلیل می شود اعتماد به نفس آن نویسنده پایین بیاید یا ذوق نوشتن در او بمیرد.
دوست من کجا چرندیات است تو بخوان، چند شعری بیشتر یا حتی تمام نوشته هایش را بعد نقد کن. مثل کتاب «آهنگ های فراموش شده» " شاملو" که خود شاملو می گشت همه کتاب ها را پیدا کند و آن را آتش بزند.نباید این کودک نوپا یا حتی میانسال پخته را با چوب تفکر خود بزنی. باید نی قندی بدهی ..
بگذارید حقیقتی را بگویم دوره نقد های ژورنالیستی گذشته است.
حمید رضا بصیرت: در این دوره که ما زیست می کنیم صحبت بر این است که ما شاعر خوب و توانمند نداریم ،آیا دلیل خرده هایی که بر شاعران می گیرند و مدام شماتت و سرزنش می کنند همین است؟
دقیقا عصر غول ها تمام شده است و دیگر شاعری که بتواند،حرف جدید وسبک نو بیاورد نداریم ، دلیل دارد سال۱۳۲۷ شاید دوتا خواننده بیشتر نبود و شاعر ها "نصرت رحمانی" و" نادر نادر پور" یک فضای مرگ اندیشانه ایی حاکم بود فضای « بودلری» (شارل بودلر) براین عقیده بود که اگر می خواهی فریبکار باشی یا خراباتی هستی تا آخذ برو ، ولی نگفته است خودت و زندگیت را لجن مال کنی، می توان خوب باشی،خوشتیپ باشی، زندگی عالی و عشق را هم داشته باشی. دلیل ندارد خودت را به خاک و خل بغلتانی.
دلیل دیگر همین شهر تهران است. آن موقع ها که به این بزرگی نبود.یادم هست یکی آشنایی را گرفتندبه جرم سیاسی بودند و به اوین انتقال دادند ما برای ملاقات به آنجا رفتیم بردند آنجا مثل الان نبود این همه ساختمان نبود.بیابان کامل بود.شاعر ها برای سیاسی ها شعر می گفتند: دو گروه بودند یا چپ مذهبی یا چپ مارکسیسم ..یا یک حالت میانه شب چپ مذهبی بودند و نماز می خواندند،و صبح مارکسیست بودند.
البته که نا گفته نماند که انسان های شرافتمندی بودند.اما عشق به کارگر را که اصل و لازمه خود قرارداده بودندو سر لوحه کار خود قرار داده بودند.
خب آن زمان نه فضای مجازی بود ،نه سینما و رسانه و یا خوانندگان زیادی هم فعالیت نمی کردند.تنها روزنامه بود که روی دست ها می رفت و کتاب ها که تا تیراژ ده هزارتا نیز چاپ می شد.
(متاسفانه بعد انقلاب برنامه ریزی درست نبود و این روند به قهقرا رفت).خب شاعران هم که همیشه دست می گذاشتند روی نقطه ضعف مردم.شعر اعتراضی می گفتند.
فضایی سیاسی و اجتماعی خیلی پررنگ بود و شاعر ها از آن استفاده کردند.